

## بررسی دو ضلعی قطر و عربستان و مؤلفه‌های تأثیرگذار این دو ضلعی بر تحولات سوریه و یمن از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹ فرشاد اسفرم<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

### چکیده

عربستان و قطر دو کشور عربی همسایه هستند که بیش‌ترین اثرگذاری و نقش‌آفرینی را دارا می‌باشند. منابع غنی نفت و گاز در این دو کشور و ثروت فراوان حاصل از این منابع، بلندپروازی‌ها و مداخلات منطقه‌ای فراوانی را برای هر دو کشور به‌همراه داشته است که این امر در کنار اختلافات ریشه‌دار و عمیق مرزی و تاریخی بین دو کشور، و نیز اختلافات ایدئولوژیک ناشی از نگاه‌های وهابی-اخوانی برخاسته از اندیشه‌های سران این دو کشور، اصطکاک‌ها و مخاصماتی را در تاریخ نه‌چندان درازمدت روابط دو کشور ایجاد نموده که این دو کشور همواره تا پیش از سالیان اخیر، می‌کوشیده‌اند با تعامل و مساعدت، جلوه‌های این مخاصمه را چندان علنی نکنند. با این وجود، تحولات بیداری اسلامی (بهار عربی) در منطقه که از ۲۰۱۱ کلید خورد و مجموعه تحولات منطقه خصوصاً دیدگاه‌های متعارض دو کشور در جریان تحولات سوریه و یمن، دامنه اختلافات را تعمیق بخشیده و این مسأله حتی تا مرحله پیش از رویارویی مستقیم نظامی نیز، ادامه پیدا کرد. این پژوهش، با اشاره به مؤلفه‌های هویتی سیاست داخلی و خارجی دو کشور قطر و عربستان، تلاش دارد به این سؤال پاسخ دهد که عوامل تشدید این بحران و روند تشدید اختلاف بین دو کشور خصوصاً تشدید اختلافات این دو کشور در سال جاری (۲۰۱۹) چه بوده است؟ دلیل تشدید خصومت در روابط کشور در موضوعات اشاره شده را می‌توان در پیشینه‌ی اختلافات مرزی میان دو کشور، پایگاه‌های فکری متفاوت در زمینه‌ی وهابیت و سلفی‌گری، تفاوت و تعارض دیدگاه‌ها در رابطه با جنبش‌ها و گروه‌هایی همانند اخوان المسلمین، تعارض منافع در سوریه و یمن، نوع و میزان روابط با ایران و ایالات متحده، و نیز جاه‌طلبی‌ها و ماجراجویی‌های سران تازه‌کار و نه‌چندان مجرب دو کشور جستجو کرد.

**کلید واژه‌ها:** عربستان، قطر، مؤلفه‌های تأثیرگذار سیاست خارجی، بحران سوریه، بحران یمن.

**استناد فارسی (شیوه APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰):** اسفرم، فرشاد (۱۳۹۸، پاییز). «بررسی دو ضلعی قطر و عربستان و مؤلفه‌های تأثیرگذار این دو ضلعی بر تحولات سوریه و یمن از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹». *پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال دوم، شماره سوم، صص ۳۶۹-۳۸۸.

<sup>۱</sup>. کارشناس ارشد علوم سیاسی. ایمیل: f.asfaram1398@gmail.com

## ۱. مقدمه

دهه‌ی دوم از قرن بیست و یکم میلادی با رویدادی که به نام بهار عربی (یا بیداری اسلامی) خوانده می‌شد، آغاز گشت. مجموعه اتفاقات و تحولاتی که در منطقه خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ روی داد، باعث ایجاد تغییراتی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی در برخی کشورهای منطقه خاورمیانه گردید. اگرچه این تغییر و تحولات نتوانست به‌طور اساسی در اغلب کشورهای این منطقه متاثر از این رویداد بودند، تغییر قابل ملاحظه و مؤثری ایجاد نماید، اما سبب شد تا بر برخی از نظام‌های حاکمیتی در منطقه، شوکی وارد شود که به‌واسطه‌ی آن موج تغییرات می‌توانست در صورت عدم بازبینی ساختاری در سیاست‌های اعمالی بر شهروندانشان به سرعت آغازگر شورش‌ها و برپایی تجمعات اعتراضی در این کشورها نیز بشود. دو کشور قطر و عربستان از جمله کشورهایی بودند که از این اتفاقات، متاثر نشده و کم‌ترین بازتاب و اثرپذیری را از این پدیده داشتند. با این وجود، این اتفاقات که از اواخر سال ۲۰۱۰ کلید خورده و عمده اثرگذاری خود را از سال ۲۰۱۱ داشت، سبب شد تا مناسبات بین‌المللی بین دولت‌های منطقه‌ای دست‌خوش تغییرات بنیادین و رادیکالی شده و کشورها نسبت به این رویدادها، بی‌طرفی و یا رویکرد محافظه کارانه‌ی خود را به‌کناری گذارده و عملاً و علناً جهت‌گیری مشخصی در برابر رویدادهای منطقه‌ای داشته باشند.

در این میان، دو کشور قطر و عربستان با وجود ریشه مشابه نژادی و مناسبات متعدد مشترک، در برابر این رویدادها، تحولات و موضع‌گیری‌های متنوع و گاه متضاد متعددی را اتخاذ نموده‌اند که این تصمیمات، مناسبات و روابط بین دو کشور را در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا کنون (۲۰۱۹) دست‌خوش تحولات متعارضی نموده است. در یک جمع‌بندی و بررسی کلی، عمده منازعات و موضوعات مورد تعارض و مناقشه در روابط دو دولت عربستان و قطر در بازه مورد نظر این مقاله، به موضع‌گیری‌های دو کشور در برابر رویدادها و اتفاقات سوریه و یمن از سویی و میزان و نوع روابط با جمهوری اسلامی ایران مرتبط بوده است.

تغییر سیاست‌های قطر که در یک سیر تدریجی، از شدت دشمنی با نظام بشار اسد کاسته و در تحولات یمن، بی‌طرفی نسبی اتخاذ نمود و نیز، عدم کاهش روابط آشکار با ایران از سوی این کشور، سبب شد تا روابط این امیرنشین با برادر بزرگ منطقه‌ای‌اش عربستان، دست‌خوش تلاطم جدی شده و سردی روابط بین دو کشور به‌طور بارز و مشهودی به مناقشه و تیرگی روابط انجامیده و سرانجام در سال ۲۰۱۷، شاهد قطع مناسبات دو کشور و تیرگی شدید روابط فیما بین هستیم.

از طرف دیگر، عربستان سعودی به لحاظ موقعیت خاص خود همواره در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی به ایفای نقش پرداخته است. سیاست عربستان سعودی و درک عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی آن، برای جمهوری اسلامی ایران اهمیت فراوانی دارد، چراکه با بررسی رفتارهای عربستان در سه حوزه بین‌المللی، منطقه‌ای و در جهان اسلام، درمی‌یابیم که رقابت با ایران همواره

از مهم‌ترین اهداف عربستان بوده و این کشور تلاش داشته تا قدرت و نفوذ ایران در منطقه را کاهش دهد. به همین دلیل و با توجه به آن که عربستان سعودی به‌عنوان رقیب استراتژیک ایران در سطح منطقه محسوب می‌شود، بررسی و مطالعه اقدامات و تحرکات این کشور، می‌تواند از اهمیت بالایی برای سیاست‌گذاران راهبردی ایران برخوردار باشد.

قطر نیز به‌عنوان کشوری که با تکیه بر منابع بسیار غنی گازی خود، تلاش روزافزونی به‌عنوان ایفای نقش قدرت منطقه‌ای دارد که این امر، می‌تواند مخاطرات و پیامدهای ناخوشایندی را برای سیاست‌های بین‌المللی ایران در منطقه ایجاد نماید که این امر، با توجه به اشتراک منابع گازی بین دو کشور قطر و ایران، اهمیت استراتژیک و سیاسی - اقتصادی هم می‌باید. با توجه به موارد فوق‌الذکر و با توجه به جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای دو کشور قطر و عربستان، وضعیت مناسبات و روابط دو کشور و نیز جایگاه فعلی مناسبات بین دو کشور، موضوع مهمی است که مقاله حاضر می‌تواند تا حدودی، بخشی از آن را مورد واکاوی و بررسی تحلیلی قرار دهد.

## ۲. مؤلفه‌های هویتی عربستان سعودی

عربستان سعودی یکی از مهم‌ترین دولت‌های هویتی منطقه خاورمیانه است که فرقه وهابیت نقش زیادی در فرآیند تشکیل و تداوم حیات سیاسی آن کشور داشته و در حال حاضر مهم‌ترین منبع مشروعیت سیاسی رژیم آن کشور است. در واقع رهبران عربستان با توسل به این آیین مذهبی، توجهی ایدئولوژیک فراهم کرده‌اند تا از آن به‌عنوان منبع اصلی مشروعیت بخشی به ادعایشان نسبت به قدرت استفاده کنند. بنابراین مذهب، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار داخلی در تشکیل و تداوم دولت سعودی و بدون شک یکی از مؤلفه‌های اصلی هویتی دولت عربستان است. هویت دولت‌ها نقشی تعیین‌کننده در سیاست خارجی آنها دارد. به اعتقاد سازه‌انگاران، هر یک از دولت‌ها در نظام بین‌الملل به مانند افراد در جامعه داخلی، نوعی هویت دارند که به رفتار آنها در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد و پیش‌بینی رفتار آنها را امکان‌پذیر می‌کند. این هویت که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته، عاملی مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است. اگر چه در این کشور معیار تعیین هویت متفاوت است و معیارهایی مانند منطقه سکونت، دین یا فرقه، و یا قبیله می‌توانند معیار تعیین هویت باشند، اما در خارج از عربستان، یا همان در عرصه سیاست‌گذاری خارجی می‌توان به موارد زیر به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی تأثیرگذار آن کشور اشاره کرد:

### ۲-۱. عربیت

نژاد و زبان دو وجه اساسی هویت کشورها را تشکیل می‌دهد که از این نظر عربستان سعودی ویژگی منحصر به فردی دارد. عربیت و ساختار اجتماعی غالب آن یعنی قبیله‌گرایی هسته اصلی هویت عربستان سعودی است (Bahry, 2009: 2) در واقع مردم عربستان خود را متعلق به نژاد

سامی و ملت عرب می‌دانند؛ نژادی که در پهنه جغرافیایی خاورمیانه و شمال آفریقا گسترده شده است.

## ۲-۲. ایدئولوژی اسلام وهابی

از آن جایی که دین، ریشه‌ی اصلی هویت و فرهنگ یک جامعه است، می‌تواند به‌عنوان یکی دیگر از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی دولت‌ها به‌شمار آید. این امر به‌ویژه در دولت عربستان بیش‌تر صدق می‌کند؛ زیرا از یک طرف بر جامعه‌ای مسلط است که برای اولین بار پذیرای دین مبین اسلام بوده و میزبان مقدس‌ترین اماکن مذهبی جهان اسلام (مکه و مدینه) است و از طرف دیگر، حکومتی که در اوایل قرن بیستم در آن سرزمین برپا شد، دولتی است که با توسل بر اسلام و آیین وهابیت به قدرت رسیده است. نقش دین در شکل‌گیری دولت عربستان به حدی مهم است که برخی از نویسندگان برای این کشور هویتی متمایز قائل هستند (درایسدل و بلیک، ۱۳۶۹: ۲۸۶).

## ۲-۳. ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری (نظام سلطنتی)

یکی دیگر از شاخص‌های هویتی دولت‌ها نوع نظام آن‌هاست که بدون شک تأثیرات قابل توجهی بر رفتار خارجی شان دارد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶). در واقع، ساختار قدرت و حاکمیت درون هر کشور با هویتی که در صحنه‌ی خارجی از خود به نمایش می‌گذارد، پیوند مستقیمی دارد. یک بعد این پیوند به دایره‌ی نخبگان و حاکمان سیاست‌گذار اشاره دارد که مناصب حکومتی را در اختیار دارند و به امر سیاست‌گذاری خارجی مشغولند؛ و بعد دیگر به منابع قدرت و حاکمیت می‌پردازد که روشن‌کننده‌ی اهداف و تعیین‌کننده‌ی ابزارهایی است که دولت‌ها در مناسبات بین‌المللی به کار می‌گیرند. نوع نظام سیاسی عربستان از ابتدا سلطنتی بوده و تغییر چندانی در ساختار و منابع قدرت آن به وجود نیامده است (Niblock, 2006: 21).

## ۲-۴. اقتصاد (ژئوپولیتیک نفتی)

یکی دیگر از مؤلفه‌های هویتی دولت عربستان سعودی، برخورداری از بزرگ‌ترین منابع و ذخایر نفت جهان است. بر اساس گزارش سالنامه جهانی نفت و گاز در سال ۲۰۰۹، این کشور تقریباً ۲۶۷ میلیارد بشکه ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد؛ یعنی چیزی معادل یک پنجم ذخایر نفتی شناخته شده جهان. اکنون عربستان بیش‌ترین ظرفیت تولید نفت و بزرگ‌ترین حوزه‌های نفتی ساحلی و غیرساحلی را در اختیار دارد (Baghat, 2003: 455). موقعیت ممتاز عربستان سعودی و دسترسی این کشور به دریای سرخ و خلیج فارس موقعیت ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی منحصر به فردی به این کشور داده است؛ تأسیسات خطوط لوله انتقال نفت، حوزه‌های نفتی را به پایانه‌های دریایی و سکوه‌های بارگیری در خلیج فارس و دریای سرخ متصل می‌کند. داشتن بیش‌ترین سهم ذخایر نفتی جهان و قدرت تولید نفت تا ۱۲ میلیون بشکه در روز به عربستان این امکان داده است که در قیمت‌گذاری تولید، توزیع و مصرف آن نقش خاصی را ایفا کند. علاوه بر آن، بیش‌ترین ظرفیت

تولید نفت جایگزین در عربستان سعودی قرار دارد که این خود یک دارایی راهبردی بسیار مهم برای دولت عربستان است، چرا که با هر وقفه در عرضه نفت، عربستان می‌تواند در زمان خیلی کوتاه شکاف بین عرضه و تقاضا را پر کند (Baghat, 2003: 455-456).

## ۲-۵. امنیت

از آن‌جا که عربستان سعودی دارای یک رژیم مطلقه‌ی سلطنتی است، ماهیتاً مانند هر حکومت سلطنتی دیگر هرگونه مخالفت با رژیم را سرکوب و متلاشی می‌کند. این نوع رفتار تاکنون ضامن ثبات طبقه حاکم سعودی بوده است. برای جلوگیری از هر اعتراضی، حکومت تشکیل هر نوع حزب یا اتحادیه‌ای را در این کشور ممنوع کرده و حرکتی به نام انتخابات معنا و مفهومی ندارد.

خاندان آل سعود معتقدند که هر تحرکی در جهان اسلام اتفاق بیافتد با وجود مراسم سالانه حج و جمع شدن میلیونی زائران در عربستان سعودی با توجه به ساختار سیاسی بسته این کشور، در هر صورت تأثیر عمده‌ای بر اوضاع داخلی این کشور خواهد گذاشت. برای جلوگیری از این موضوع و کنترل کانون‌های انقلابی، سعودی‌ها به تقویت و تحکیم روابط خود با رژیم‌های دست راستی حاکم در برخی از کشورهای جهان اسلام و برقراری ارتباط با کشورهای غربی روی آورده‌اند. این هدف با ایجاد رابطه عربستان با کشورهای عضو پیمان ناتو و کشورهایی که در مدار آن‌ها قرار دارند ارتباط ویژه‌ای دارد.

## ۳. عربستان سعودی و معضلات داخلی کشور

در عربستان سعودی مفهوم دولت تمایز خاصی با مفهوم آن در روابط بین‌الملل دارد و دولت در این کشور بازتاب‌دهنده‌ی تنوع محدودی جغرافیایی است و به‌همین دلیل است که ملی‌گرایی و سرمایه‌داری تاکنون نتوانسته دگرگونی‌هایی را در این محیط بسته تحقق بخشد. عربستان در اختیار ۵ هزار شاهزاده است که مشاغل کلیدی و هدایت‌گر را در دست دارند و از این عده، حدود ۹۰ نفر حاکمیت را در دست دارند. زمامداران سعودی مشروعیت خود را از یک طرف در اتحاد و ائتلاف با علمای وهابی در حوزه‌های داخلی و از طرف دیگر در همراهی با واشنگتن در حوزه‌های خارجی می‌بینند و میان ایجاد برخی تغییرات و اصلاحات سیاسی و اجتماعی و یا تداوم نظم قبلی در تردید هستند، لذا مجموع فشارهای داخلی و خارجی، رژیم عربستان را به انجام برخی تغییرات ملزم کرده است (عباسی، ۱۳۹۰: ۴۷).

عدم وجود فضای دموکراتیک در این کشور، یک چالش جدی محسوب می‌شود، به‌طوری‌که در رتبه‌بندی که توسط اکونومیست در سال ۲۰۱۱ در خصوص کشورهای دارای شاخص‌های دموکراسی انجام داد، عربستان در رتبه‌ی ۱۶۱ این لیست قرار گرفت که دارای حقایق بسیاری در

خصوص وضعیت آشفته‌ی دموکراسی در این کشور است. مجلس، انتخابات و احزاب در روش حکومت سعودی جایی ندارند و قوای سه‌گانه در کشور مستقیماً زیر نظر نهاد «پادشاهی» قرار دارند. این شکل حکومت دیوار بزرگی را برای ارتباط این کشور با سایر کشورها ایجاد کرده است. کشورهای غربی تا جایی که امکان دارد برای منافع خود به ارتباط تجاری با عربستان می‌پردازند و درباره‌ی شکل حکومت و دموکراسی در عربستان سکوت می‌کنند (ماهنامه اقتصاد ایران، ۱۳۹۱: ۲۳).

در عرصه‌ی اقتصادی نیز عربستان به‌رغم دارا بودن درآمدهای نفتی و تلاش برای متنوع‌سازی اقتصادی با چالش اقتصاد تک‌محصولی مبتنی بر نفت و صنعت پتروشیمی هم‌چنین تهدید ناشی از جایگزینی انرژی‌های نو به‌جای سوخت‌های فسیلی روبه‌روست. عدم توزیع عادلانه و مناسب درآمدها و ثروت‌های اقتصادی و مواجهه بودن شهروندان با مشکلات اقتصادی نیز برای دولت چالش‌هایی را ایجاد می‌کند. نرخ بیکاری بالا که رقمی تا ۳۰ درصد عنوان می‌شود و قرار گرفتن بیش از ۲۰ درصد شهروندان زیر خط فقر در این خصوص قابل توجه است (اسدی، ۱۳۹۱: ۴۳۳). لذا به‌خاطر آن که ۶۰ درصد جمعیت عربستان زیر ۱۸ سال سن دارند و ۲۸ درصد آن‌ها بیکار می‌باشند، همین امر موجب شد ملک عبدالله که برای عمل جراحی کمرش در اوایل سال ۲۰۱۱ به آمریکا رفته بود به محض ورود به خاک عربستان دستور داد تا ۳۶ میلیارد دلار کمک رفاهی به مردم اعطا شود که به هر شهروند سعودی دو هزار دلار رسید و حقوق کارکنان دولت هم ۱۵ درصد افزایش یافت (عباسی، ۱۳۹۰: ۴۹).

در بُعد داخلی نیز، عربستان از مشکلات و نابسامانی‌های متعدد اقتصادی رنج می‌برد:

- وابستگی شدید اقتصادی به صادرات نفت
- بالا بودن نرخ بیکاری
- افزایش جمعیت (که به دلیل پاسخگو نبودن امکانات کشور، در آینده به مسئله‌ای اساسی بدل می‌شود)
- فساد مالی عربستان
- فقر اقتصادی به‌ویژه در مناطق شرقی
- انحصار دولتی بر بخش عظیمی از فعالیت‌های اقتصادی (هرمزی، ۱۳۸۷: ۳۸۹).

از طرف دیگر حضور بالای اتباع خارجی در ۷۵ درصد مشاغل به دلیل فقدان آموزش‌ها و مهارت‌های لازم در بین سعودی‌ها و هم‌چنین روحیه کاری و انتظار دستمزد بالا یکی از دلایل نرخ بیکاری بالا در این کشور محسوب می‌شود (Fretag, 2012: 25).

در عرصه‌ی اجتماعی به‌رغم برخورداری نسبی شهروندان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مانند امارات متحده عربی و قطر از آزادی‌های اجتماعی نیز با محدودیت‌های جدی روبه‌رو هستند.

به‌خصوص جامعه‌ی زنان و شیعیان از بیش‌ترین میزان تبعیض رنج می‌برند که بیش‌ترین این محدودیت‌ها به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز کشیده شده است. دولت عربستان دو مسئله‌ی جنسیت و مذهب را به‌عنوان دو چالش اساسی پیش رو دارد. محدودیت‌هایی که از تسلط وهابیت بر بسیاری از سازمان‌ها و تشکیلات فرهنگی و اجتماعی ناشی می‌شود و به‌رغم تمایلات برخی شخصیت‌های متعادل و اصلاح‌طلب درون خاندان سعودی، علمای وهابی مانع از تحقق هر رویکرد اصلاحی می‌شوند. در عرصه‌ی محدودیت‌های زنان، نداشتن کارت شناسایی و هویتی مستقل تا سال‌های گذشته، هم‌چنین ممنوعیت رانندگی از تبعیض‌های بارز نسبت به این بخش از جامعه‌ی عربستان است. با این حال به برخی نابرابری‌ها در عرصه‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نیز می‌توان اشاره کرد که فعالان زن در این کشور پیگیری آن‌ها را در اولویت قرار داده‌اند. زنان از فرصت‌های آموزشی و شغلی برابر با مردان برخوردار نبوده و نیستند (اسدی، ۱۳۹۱: ۴۳۳).

#### ۴. مواضع عربستان، ایران و قطر در تحولات سوریه

سوریه از جمله کشورهایی است که تقابل و کنش سه عامل جغرافیا، قدرت و سیاست، موجب شکل‌گیری نوعی رقابت بین‌المللی برای تأثیرگذاری و مدیریت حوادث داخلی این کشور شده است. سوریه قسمتی از سرزمین بزرگ شام است که با کشورهای لبنان، قبرس، فلسطین اشغالی، اردن، عراق و ترکیه هم‌مرز است. این کشور سال‌ها با دولت بعث عراق داری رقابت ایدئولوژیک و سیاسی در منطقه بوده است؛ با ترکیه بر سر موضوع کردها و هم‌چنین عوامل جغرافیایی مناقشه داشته است و از جمهوری اسلامی ایران در جنگ هشت‌ساله علیه عراق حمایت نموده است. مهم‌ترین عارضه ژئوپلیتیک این کشور نیز این است که در جوار مرزهای فلسطین اشغالی، یعنی قلب خاورمیانه و کانون معادلات چندمجهولی این منطقه واقع شده است (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

سوریه یک بازیگر ژئوپلیتیک محور است که با سه عامل واقع شدن در منطقه استراتژیک خاورمیانه، قرار گرفتن بر کناره شرقی دریای مهم مدیترانه و برخورداری از ۱۸۶ کیلومتر ساحل با کشورهای حاشیه این منطقه ارتباط دارد. به‌خصوص سوریه از طریق خط لوله نفت در بندر بانباس، بخشی از نیازهای نفتی کشورهای حاشیه را تأمین می‌کند و از این راه در معادلات منطقه نقش دارد. به دلیل همین اهمیت و نقش استراتژیک، بسیاری از کارشناسان روابط بین‌الملل، «سوریه را بزرگ‌ترین کشور کوچک جهان» می‌نامند (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۲۶).

با شروع بحران سیاسی در سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بر اساس منافع خود جهت‌گیری‌های مختلفی را در رابطه با این کشور که از اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاصی در منطقه‌ی خاورمیانه برخوردار است، اتخاذ نموده‌اند. در این میان، تلاش پیگیر برخی دولت‌ها برای

اعمال فشار و ساقط کردن حکومت اسد، از جلوه‌های بارز تحولات سوریه محسوب می‌شود که بر پیچیدگی اوضاع این کشور افزوده است (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۹۹).

تحولات سوریه بیش از آن که معلول تحولات داخلی باشد، معلول و تابعی از تحولات و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی برای بازگرداندن توازن قدرت به نفع رژیم صهیونیستی بوده که در قالب منطق ژئوپلیتیک جای می‌گیرد. بر اساس این منطق، سوریه می‌بایست برای برقراری مجدد توازن قدرت، جایگاه خود را از دست می‌داد و درگیر مسائل داخلی می‌شد (قادری، ۱۳۹۱: ۶). تحولات داخلی این کشور در جولای ۲۰۱۱ در منطقه‌ی حما، آغاز شد. نیروهای امنیتی و پلیس سوریه که در سال ۱۹۸۲ نیز با شورش اخوان المسلمین در این منطقه روبه‌رو شده بودند، به سرعت اقدام به سرکوب مخالفین نمودند که این مسئله سبب مهیا شدن شرایط ورود بازیگران مختلف به تحولات این کشور شد (Nakamura, 2013: 4)..

به‌منظور درک بهتر نقش سوریه در این منطقه باید به اتحاد استراتژیک سوریه با ایران و نقش نیابتی آن در منطقه تمرکز کرد. سوریه به‌عنوان ایجادکننده ارتباط با حزب‌الله و به‌عنوان کانال اصلی برای تقویت جبهه مقاومت به‌شمار می‌رود (William Samii, 2008: 29). سوریه که امن‌ترین موقعیت استراتژیک در روند صلح بین اعراب و اسرائیل را دارا است، باعث تقویت مقاومت حزب‌الله در برابر اسرائیل شده و از سوی دیگر با تمایل بیش‌تر این کشور به ایران به لحاظ سیاست‌های منطقه‌ای جهان عرب، منجر به نفوذ ایران در منطقه شده است که این امر، خوشایند عربستان نیست (El-Hokayem, 2007: 42).

از طرف دیگر سوریه تنها بازیگر عربی است که در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی میان کشورهای خاورمیانه و آفریقای عربی، نقش مستقلی را ایفا می‌نماید و در عین حال صاحب دیدگاه خود است. درگیری رژیم صهیونیستی با سوریه، محور اصلی اهمیت نظامی و استراتژیک این کشور در منطقه است. در حال حاضر نیروهای مسلح سوریه، تنها ارتش کلاسیک عربی است که می‌تواند امنیت رژیم صهیونیستی را در معرض خطر قرار دهد. از این‌رو مقامات رژیم صهیونیستی، سوریه را به‌عنوان تهدید استراتژیک به‌حساب می‌آورند (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۲۶). از طرف دیگر نقش آفرینی سوریه در معادلات سیاسی لبنان و قرار گرفتن دمشق به‌عنوان دولت حامی مقاومت اسلامی، بر اهمیت استراتژیک سوریه افزوده است (سراج، ۱۳۹۰: ۵).

اگرچه سوریه از مشکلات عدیده زیرساختی و جدی در حوزه‌های سیاسی- اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برد، اما ناآرامی این کشور قبل از امتداد در خیزش‌های مردمی و اسلامی، معلول معادلات و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی است که این کشور را به اردوگاه تازه‌ای برای رقابت‌های استراتژیک تبدیل نموده است. سوریه به‌عنوان مرکز ارتباطات سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا شناخته می‌شود و یک بازیگر ژئوپلیتیک محور است که سه عامل واقع شدن در منطقه استراتژیک خاورمیانه، قرار گرفتن بر کناره شرقی دریای مهم مدیترانه و برخورداری از ۱۸۶ کیلومتر ساحل و همسایگی با فلسطین



اشغالی، لبنان، ترکیه و عراق به‌وضوح اهمیت ژئوپلیتیک و نقش راهبردی این کشور را در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی نمایان می‌سازد (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

با شروع بیداری اسلامی و آغاز تحولاتی در کشورهای بحرین و یمن، وضعیت منطقه‌ای عربستان بدتر شد ولی در مقابل، با توجه به احتمال روی کار آمدن دولت‌های طرفدار یا متمایل به جمهوری اسلامی ایران، وضعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران روزبه‌روز بهتر می‌شد. آغاز برخی تحولات در کشور سوریه این فرصت را برای عربستان فراهم کرد تا بتواند سوریه را به‌خاطر عدم همراهی با آن‌ها و ضعیف کردن مواضع منطقه‌ای‌اش در مقابل ایران، تحت فشار قرار دهد که یا تسلیم شود و از ایران روی برگرداند یا این‌که در سوریه تغییر رژیم انجام دهد (غلامی، ۱۳۹۰: ۱۰).

بر این اساس تمرکز بر روی سوریه و بی‌ثبات‌سازی آن به‌عنوان کلیدی‌ترین حلقه محور مقاومت اسلامی و عمق استراتژیک و یکی از مهم‌ترین بخش‌های راهبردی مہار جمهوری اسلامی ایران، در واقع هدفی جز برقراری توازن بین محورها و تضعیف نقش و جایگاه ایران را دنبال نمی‌کند (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۲۴).

عربستان تلاش می‌نماید سوریه را از محور مقاومت دور و به محور سازش نزدیک سازد. این موضوعی است که بارها در رسانه‌های وابسته به عربستان مورد تأکید قرار گرفته است و یکی از شرایط بهبود رابطه با سوریه را کاهش روابط سوریه با ایران اعلام نموده‌اند؛ شرطی که به سختی می‌تواند مورد موافقت بشار اسد قرار گیرد. عربستان در ۳۰ سال گذشته همواره برای کاهش رابطه ایران با سوریه تلاش نمود اما هرگز این تلاش‌ها با موفقیت همراه نبوده است؛ در این خصوص کافی است به تلاش‌های عربستان برای ممانعت از گسترش روابط ایران و سوریه در دوران جنگ ایران با عراق اشاره نمود (همان: ۱۲۸).

با افزایش و گسترش بحران سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای رویکردهای متعارضی را در این بحران در پیش گرفتند. یکی از مهم‌ترین بازیگران بحران سوریه، شورای همکاری خلیج فارس بوده که از میان شش کشور عضو این شورا، سه کشور عربستان، قطر و امارات متحده عربی، دارای نقش فراوانی در این بحران بوده‌اند، اما در مقابل کشورهای عمان، بحرین و کویت، کم‌تر تأثیرگذار ظاهر گردیده‌اند.

آن‌چه در زمینه‌ی تحولات سوریه واضح است، تأثیرگذاری فوق‌العاده عربستان سعودی و حتی قطر در این بحران است. در واقع عربستان سعودی، سیاست خارجی و امنیتی خود در خصوص محیط پیرامونی و حوزه‌های نفوذ منطقه‌ای‌اش را بر سیاست حفظ وضع موجود تدوین نموده است که این سیاست در چارچوب ائتلاف با غرب به‌عنوان اصلی‌ترین رویکرد امنیتی پادشاهی عربستان تلقی می‌شود. بر این اساس، اهمیت تغییرات ساختاری در سوریه برای عربستان در دو سطح ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک مطرح است. در بعد ایدئولوژیک، سعودی‌ها همواره سوریه را به دلیل

حمایت از گروه‌های مقاومت که به عقیده‌ی آن‌ها سیاست حفظ وضع موجود را به خطر انداخته و مقاومت را در منطقه گسترش می‌دهد، متهم نموده و این کشور را خطری برای منافع و آینده پادشاهی‌های محافظه‌کار می‌بیند. در بعد ژئوپلیتیکی نیز اهمیت تغییر در سوریه از دو منظر ارزیابی می‌گردد: موازنه منطقه‌ای با ایران و مداخلات سوریه در حوزه‌های نفوذ عربستان در لبنان و فلسطین (کاویانی‌راد و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۳).

در زمینه موازنه منطقه‌ای، حمایت‌های سیاسی - امنیتی و ژئوپلیتیکی آمریکا از عربستان محور اصلی شکل‌گیری تضادهای ژئوپلیتیکی جدید و برهم زدن توازن قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود. الگوی رفتاری عربستان نیز نشان می‌دهد که دولت آن کشور قصد ندارد تا اجازه بدهد که تحول قدرت منطقه‌ای ایران ادامه یافته و ارتقای نقش امنیتی این کشور تداوم یابد (ترابی، ۱۳۹۰: ۱۶).

واکنش عربستان به انقلاب‌های عربی منجر به ایجاد تنش با برخی از قدرت‌های جهانی شد، به طوری که نقش عربستان در اوج‌گیری جنگ داخلی سوریه باعث افزایش تنش این کشور با دولت‌های روسیه و چین شد. از طرف دیگر در خصوص برخی از اقدامات این کشور ایالات متحده که به‌عنوان هم‌پیمان استراتژیک عربستان سعودی محسوب می‌شود، به مخالفت پرداخت که این مسئله به وضوح خود را در زمان ارسال نیروهای عربستانی به بحرین نشان داد. هم‌زمان با حمایت‌های مالی و دیپلماتیک عربستان از کشورهای هم‌پیمان، این کشور در عرصه‌ی دیپلماسی جهانی نیز فعال بود، به طوری که از آغاز تحولات انقلابی در خاورمیانه دولت‌مردان این کشور در دو نوبت به‌طور جدی اقداماتی برای به دست آوردن اجماع بین‌المللی گسترده علیه ایران و سوریه انجام داده است (Aarts, 2013: 7).

عربستان سعودی که رابطه‌ی مناسبی با بشار اسد و پدرش داشت، در ابتدا در پاسخ به درخواست علمای وهابی در خصوص مسلح کردن ارتش آزاد سوریه و به رسمیت شناختن شورای ملی سوریه و حمایت از فراخوان جهاد در سوریه تردید فراوانی داشت، اما تنش‌های گسترده‌ای که با ایران وجود داشت، مقامات عربستانی را متقاعد ساخت تا در کنار مخالفان دولت بشار اسد قرار گیرد و از این طریق بتواند به رقیب سنتی خود در منطقه ضربه بزند (Schanzer, 2012).

آغاز رسمی ورود عربستان به تحولات سوریه به بیانیه ملک عبدالله در ۷ اوت ۲۰۱۲ مربوط می‌شود که در این بیانیه از دولت سوریه می‌خواهد که ضمن بازگرداندن عقلانیت به حوزه‌ی تصمیم‌گیری، به کشتار مردم نیز پایان دهد. این بیانیه که در آن اصلاحاتی نیز به بشار اسد پیشنهاد شد، عربستان را در جایگاه اولین کشور عرب قرار داد که به صراحت و روشن از دولت اسد انتقاد کرد. در این بیانیه ملک عبدالله به‌عنوان حاکم یک کشور عربی به‌طور رسمی به انتقاد از سیاست‌های دولت بشار اسد می‌پردازد (Nakamura, 2013: 2).

اگرچه اولین اقدام رسمی دیپلماتیک توسط دولت قطر و با بستن سفارت خود در ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۱ صورت گرفت، اما تأثیر بیانیه‌ی ملک عبدالله به مراتب بیش‌تر از این اقدام بود؛ به‌طوری‌که بعد از این بیانیه، برخی از روشنفکران این کشور در ۲۹ آوریل ۲۰۱۱ طی بیانیه‌ای اینترنتی اقدامات بشار اسد علیه مخالفین را محکوم کردند و طی آن اظهار داشتند که مردم سوریه به دنبال احقاق حقوق اسلامی خود هستند و به دولت اسد هشدار دادند که هر چه زودتر به سرکوب مخالفین پایان دهد (Sami, 2011: 6)

## ۵. مواضع عربستان و قطر در موضوع یمن

یمن با ۵۵۵ هزار کیلومتر مربع مساحت و حدود ۲۵ میلیون نفر جمعیت، بخشی از شبه جزیره عربستان است و از این رو بررسی اهمیت تحولات آن حتماً باید در چارچوب موقعیت بین‌المللی و منطقه‌ای شبه جزیره که ترکیبی از هفت کشور است، صورت گیرد. شبه جزیره عربستان مهم‌ترین گلوگاه انرژی، ترانزیت کالا و بازار تجارت بین‌المللی به حساب می‌آید. این موقعیت وقتی به موقعیت کشورهای پیرامونی خلیج فارس اضافه شود، از اهمیت افزون‌تری برخوردار می‌شود. نزدیک به نیمی از ذخایر استراتژیک انرژی در این منطقه قرار دارد و در این میان تضمین صدور بی‌مسئله‌ی انرژی به کشورهای غرب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یمن حداقل دارای چهار موقعیت ویژه ژئوپلیتیک است: اشراف یمن بر خلیج عدن، اشراف کامل آن بر یکی از مهم‌ترین تنگه‌های استراتژیک جهان (باب المندب)، اشراف کامل بر آبراه حساس دریای سرخ، تسلط یمن بر کوه‌های استراتژیک (مران) که از سواحل عدن آغاز و تا منطقه‌ی طائف در جنوب غربی عربستان کشیده می‌شود. با این وصف تحولات یمن، به تحولات عمده در شبه جزیره و حتی مناطق اطراف آن - شاخ آفریقا و ... - منجر می‌شود (کریمی، ۱۳۹۰: ۲). این تحولات ممکن است برای موقعیت عربستان در شبه جزیره خوشایند نباشد. در واقع می‌توان گفت که اهمیت یمن برای عربستان متأثر از دو مؤلفه‌ی هویتی حفظ نظام سلطنتی و نفت است.

یکی از موضوعات مهم در تحلیل اوضاع اجتماعی یمن، نقش قبیله در ساختار اجتماعی آن است، قدرت قبایل و قبیله‌ای بودن جامعه تا بدان‌جا زیاد است که توان اعمال قدرت تام و تمام را از دولت مرکزی گرفته است و قبایل به‌صورت خود مختار، مناطق تحت نفوذ و سیطره‌ی خویش را اداره می‌کنند. میل به خود مختاری سیاسی از قدرت مرکزی، از عناصر اصلی نظام قبیله‌ای یمن و مفهوم عزتی می‌باشد که در آن نهفته است. دولت یمن نیز که برای جلب حمایت شیوخ قبایل به آن‌ها کمک مالی ارائه می‌دهد، در واقع از این طریق خود مختاری قبایل را تقویت می‌کند. بدین ترتیب قبیله در میان جامعه و حکومت قرار گرفته است و واحد اولیه جلب وفاداری و یا دشمنی شهروندان به‌شمار می‌رود. لذا وفاداری به قبیله هم‌چنان بر وفاداری به کشور برتری دارد. گروه‌های

تروریستی هم‌چون القاعده نیز از طریق تجارت و ازدواج بستر نزدیکی به شیوخ قبایل در جهت گسترش روابط و دریافت وفاداری آن‌ها را فراهم می‌آورند.

از یک طرف جامعه‌ی یمن، جامعه‌ای سنتی و قبیله‌سالار است که در نهادهای مدنی شکل نگرفته‌اند و احزاب تأثیر کمی دارند و از سوی دیگر، ۷۰٪ جامعه یمن روستاییانی هستند که برق، بهداشت و آموزش کمی دارند و بعضاً در فقر مطلق و حتی بدون شناسنامه زندگی می‌کنند. تنها ۳۰٪ شهرنشین هستند که با احزاب و مطبوعات آشنایی دارند که تأثیرگذاری احزاب را هم می‌توان در همین ۳۰٪ خلاصه کرد. مهم‌ترین دلیل اهمیت یمن در جهان، اهمیت و تأثیرگذاری فکری-فرهنگی آن بر سه منطقه مهم دنیا است. اوضاع فرهنگی حاکم بر یمن و حاکم شدن یک جریان خاص در یمن می‌تواند تأثیرات فرهنگی مهمی در سه منطقه خلیج فارس از جمله عربستان و ایران، شاخ آفریقا یعنی همان آن سوی باب‌المنندب از جمله سومالی، جیبوتی و اریتره، و هم‌چنین در میان کشورهای آسیای جنوب شرقی مانند مالزی و اندونزی داشته باشد.

به‌دنبال ضعیف بودن نهاد آموزش در این کشور، سعودی‌ها و سلفی‌ها از این خلاء سوء استفاده کردند و تقریباً شصت هزار مدرسه در سراسر یمن ایجاد کردند که همگی زیر نظر خود آن‌ها بود. در این مدارس معارف سلفی آموزش داده می‌شد که البته بعد از اتحاد دو یمن، رئیس‌جمهور علی عبدالله صالح، به‌دنبال حذف این مدارس افتاد. در کنار جنبه‌ی فکری و فرهنگی (اهمیت اوضاع فرهنگی-آموزشی یمن)، می‌توان از اهمیت وافر نرخ رشد جمعیت در این کشور یاد کرد که از مسائل مهم اجتماعی نه تنها در یمن بلکه در کل شبه جزیره، کشورهای عربی و حتی کل جهان نام برد که این کشور با نرخ رشد جمعیت سه درصدی، زمینه مهاجرت شهروندان یمنی را به سایر نقاط خارج از یمن فراهم کرده و خواهد کرد.

کشور یمن از جمله کشورهایی بود که بلافاصله پس از گریز زین‌العابدین بن علی از تونس، ناآرامی‌ها و تظاهرات گسترده‌ای را به خود دید. این کشور البته به ناآرامی و بی‌ثباتی در دو دهه‌ی گذشته خو گرفته است و برخلاف مصر و تونس، بحران‌های متعددی را پیش از دگرگونی‌های اخیر خاورمیانه، از سرگذرانده است. گسترش موج قیام ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ مصر، تب اعتراضات در یمن را تا حدودی پایین آورد و جهت‌گیری اعتراضات را تا مدتی تحت تأثیر قرار داد و یمنی‌ها هم‌چون سایر شهروندان عرب، دیدگان خود را به قاهره دوختند. به همین دلیل بلافاصله پس از سقوط مبارک در ۱۱ فوریه، تظاهرات گسترده یمنی‌ها با هدف سرنگونی علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهوری سه دهه‌ای یمن، آغاز شد.

قیام یمنی‌ها علیه علی عبدالله صالح، دلایل متعددی داشت و هر یک از گروه‌ها و تشکل‌های یمنی، با انگیزه‌های خاص و برای تحقق اهدافی ویژه حول محور هدف اصلی، یعنی سرنگونی صالح، گرد آمدند. استبداد حکومت اقتدارگرای صالح و تداوم حکمرانی وی به مدت ۲۲ سال (بر یمن یکپارچه) با تکیه بر شکاف‌های اجتماعی و فرقه‌ای و اختلافات قبیله‌ای، تمامی امیدها را به اصلاح

حکومت صالح از بین برده بود. پوشیدن ردایی دموکراتیک از طریق برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاستی فرمایشی - که البته در قیاس با سایر کشورهای عربی آزادتر بوده است - نتوانست ماهیت اقتدارگرایی رژیم صالح را بیوشاند (احمدیان، ۱۳۹۰: ۲). در ۱۶ فوریه ۲۰۱۱ مردم یمن، به‌ویژه جوانان برای پایان دادن به حاکمیت غیر مردمی و وابسته به غرب صالح به میدان آمدند. آن‌ها میدان اصلی صنعا، پایتخت یمن، را به «میدان تغییر» مبدل کرده و مبارزه اجتماعی با صالح را آغاز کردند. در مقابل، علی عبدالله صالح نیز با توسل به ابتکارهای متعدد تلاش کرد به هر نحوی، قدرت را حفظ کند(همان: ۱).

علاوه بر حکومت غیردموکراتیک، ناکارآمدی صالح در فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی و فقر گسترده که خود مولد بحران‌ها و مشکلات دیگری چون افزایش فعالیت القاعده و پیوستن جوانان یمنی به آن، شدت گرفتن تب تجزیه طلبی در جنوب به دلیل شرایط بغرنج اقتصادی و تبعیض سیاسی و جنگ‌های حوثی‌ها به دلیل حاشیه‌ای شدن مناطق شمالی، به تدریج بر تعداد مخالفان وی افزود؛ به‌نحوی که پس از آغاز اعتراضات گسترده در فوریه ۲۰۱۱ علیه صالح، اکثر نیروهای اثرگذار در جامعه یمن از آن‌ها حمایت کردند.

محور سیاست سعودی‌ها در یمن، برقراری ارتباطی قوی با رهبران اپوزیسیون یمن برای کنترل اوضاع آن کشور پس از کناره‌گیری علی عبدالله صالح است. دو کشور عربستان و یمن به دلایل مختلف سیاسی و استراتژیک، روابط پیچیده و قابل تاملی طی سه دهه گذشته برقرار کرده‌اند. حاکمیت خاندان سعودی در عربستان و دولت قبیله‌ای حاکم در یمن و نیز تلاش آن‌ها برای حفظ حاکمیت، در بسیاری از موارد، آن‌ها را در کنار یکدیگر قرار داده است. از زمان وحدت یمن شمالی و جنوبی در دهه ۹۰، این روابط ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت، به ویژه این‌که منافع آل سعود و علی عبدالله صالح به یکدیگر گره خورد. در نگاه استراتژیک عربستان، جایگاه جغرافیایی یمن و نوع روابط و تعامل آن در سال‌های گذشته، این کشور را از نظر اثرگذاری بر امنیت ملی عربستان در و تحولات یمن در دهه‌های گذشته، عربستان بازیگری فعال و اثرگذار بوده است. حداقل از دهه ۱۹۸۰ به بعد، عربستان سعودی با کمک‌های سخاوتمندانه خود تسکینی بوده بر مشکلات یمن و متعاقباً وفاداری یمن به عربستان (کرمی، ۱۳۹۰: ۱).

در تحولات اخیر ما به خوبی شاهد این نگاه آل سعود به یمن و تحولات آن می‌باشیم. از همان ابتدای شکل‌گیری تحولات یمن، سعودی‌ها در پی ناکام گذاشتن انقلابیون بودند و با گسترش تحولات و مقاومت انقلابیون، مقام‌های سعودی با حمایت از رژیم حاکم و طولانی کردن فرآیند انقلاب، سعی در خسته و ناامید کردن انقلابیون داشتند. زخمی شدن عبدالله صالح در پی یک بمب‌گذاری در مسجد کاخ ریاست جمهوری، باعث گردید تا این استراتژی آل سعود مبنی بر حمایت کامل از صالح نمایان‌تر شود. ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی، صالح را برای مداوا به کشور

خود دعوت کرد و پس از بهبودی، وی را روانه یمن ساخت؛ امری که به‌عنوان شوکی برای انقلابیون بود، چرا که اکثر انقلابیون و تحلیل‌گران تصور می‌کردند که عربستان سعودی صالح را در قفس طلایی خود نگه خواهد داشت و عرصه را برای انتقال قدرت به انقلابیون و یا دیگر مقام‌های رژیم صالح آماده می‌سازد، اما صالح بازگشت و این رویداد دیدگاه آل سعود نسبت به انقلاب یمن را روشن‌تر کرد. عربستان در طول مبارزه‌های انقلابیون یمن نیز کمک‌های زیادی به صالح جهت سرکوب مخالفین کرد، از جمله این‌که مقادیر زیادی سلاح و ماشین‌های زرهی به صالح داد (Zubairy, 2011:1).

از نظر واکنش بازیگران خارجی، بدون شک عربستان مهم‌ترین نقش را در عرصه تحولات یمن داشته است. عربستان همواره نقشی مداخله‌گرایانه در یمن داشته و این کشور را حیاط خلوت خود تلقی کرده است، به‌طوری که اکثر مردم یمن گذشته از مذهب، جهت‌گیری سیاسی یا طبقه‌ی اجتماعی بر این باور هستند که عربستان سعودی نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشور ایفا می‌کند (Blumi, 2011: 147).

## ۶. عربستان سعودی و رقابت منطقه‌ای با ایران

عربستان سعودی و ایران از زمان خروج انگلستان از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰، دو بازیگر اصلی منطقه‌ای در خلیج فارس و خاورمیانه بوده‌اند. این دو بازیگر در کنار عراق سه قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شوند که نوع رویکرد و تعاملات آن‌ها در منطقه و همچنین روابط آن‌ها با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، در شکل‌دهی به ترتیبات و شرایط سیاسی و امنیتی منطقه از عوامل عمده تلقی می‌شود. روابط و رویکردهای متقابل عربستان سعودی و ایران، در طول چند دهه گذشته، دوره‌های متفاوتی را پشت‌سر گذاشته و فراز و نشیب‌هایی داشته است. با این حال، این روابط به‌رغم برخی همکاری‌ها، همواره با رقابت‌ها و تعارضاتی نیز همراه بوده است (اسدی، ۱۳۸۹: ۱).

عوامل و دلایل متعددی در تغییر رویکردهای ایران و عربستان سعودی در قبال یکدیگر و روابط آن‌ها تأثیرگذار بوده است. عوامل ساختاری مانند ساختار قدرت در نظام بین‌الملل و سطح منطقه، ساختار رژیم‌های سیاسی در دو کشور، عوامل و بسترهای تاریخی و فرهنگی - مذهبی، از مؤلفه‌های با ثبات و دارای تأثیرگذاری بیش‌تر بر این روابط هستند. اما عواملی مانند تغییرات دیدگاه‌های رهبران سیاسی و تحولات داخلی دو کشور و همچنین تحولات و روندهای منطقه‌ای، از مؤلفه‌هایی هستند که به تغییر در رویکردها و روابط عربستان سعودی و ایران منجر شده است.

تغییر و تحولات منطقه‌ای یک دهه‌ی اخیر بر رویکرد عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران تأثیر گذاشته است. تغییر رژیم در عراق و تحولات بعدی آن، تحولات و جنگ‌های مربوط به لبنان و فلسطین، رخدادهای صورت گرفته در سوریه و همین‌طور در یمن از مهم‌ترین

تحولات منطقه‌ای مورد نظر هستند. در این راستا، استدلال می‌شود که عربستان سعودی با این برداشت که تحولات منطقه‌ای بعد از حمله‌ی آمریکا به عراق، باعث افزایش نفوذ و قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران شده، تلاش کرده است تا ضمن گسترش نفوذ خود در منطقه، به ایجاد توازن در مقابل ایران نیز بپردازد. در این راستا کانون‌های اصلی منطقه‌ای تمرکز سعودی‌ها برای توازن‌سازی و گسترش نفوذ در مقابل ایران یعنی عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، حوزه خلیج فارس و یمن از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس و تبدیل شدن آن‌ها، به خصوص آمریکا، به بازیگری دائمی در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، تعارضات، چالش‌ها و پیچیدگی رویکردهای عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران را در این خصوص افزایش داده است. جمهوری اسلامی ایران خواستار خروج قدرت‌های فرامنطقه‌ای به خصوص آمریکا از منطقه است و معتقد است باید نوعی ترتیبات امنیتی بومی، مبتنی بر مشارکت و همکاری بازیگران منطقه‌ای ایجاد نمود. اما رهبران سعودی از حضور آمریکا استقبال می‌کنند و با در اختیار گذاشتن پایگاه و امکانات مختلف، بسترهای لازم را برای حضور و نقش‌آفرینی این قدرت فرامنطقه‌ای فراهم می‌کنند. به عبارت دیگر، رهبران سعودی در تلاش هستند تا با تعامل و همکاری با آمریکا در منطقه، به موازنه‌سازی در برابر ایران دست بزنند؛ سیاستی که در قالب اقدامات و توافقات مختلف نمودار شده است. عربستان سعودی در طرح‌ها و همکاری‌های نظامی - امنیتی آمریکا و کشورهای منطقه، که یکی از اهداف اساسی آن ایجاد موازنه در برابر جمهوری اسلامی ایران است، بازیگری محوری است (اسدی، ۱۳۸۹: ۳).

عربستان سعودی به عنوان رهبر مخالفان انقلاب در خاورمیانه عمل کرده است. این کشور نگران آن است که نیروهای ضد عربستانی چون ایران از نفوذ این کشور در خاورمیانه بکاهند. سیاست‌های اتخاذ شده از جانب عربستان، این کشور را به عنوان سنگر محافظه‌کاری در منطقه قرار داده است که آن به شدت با هرگونه تحول انقلابی مخالفت می‌شود. بعد از شکل‌گیری انقلاب ۱۹۷۹ در ایران، عربستان این کشور را به عنوان یک چالش استراتژیک می‌شناخت و لذا بخش قابل‌توجهی از توان عربستان برای مقابله با هژمونی منطقه‌ای ایران صرف می‌شود. این چالش از ادعای ایران برای رهبری جهان اسلام و تلاش برای مشروعیت‌زدایی از رژیم عربستان ناشی می‌شود، به طوری که نگرانی عربستان از این مشروعیت‌زدایی باعث شد که ملک فهد در سال ۱۹۸۰ از رژیم آل سعود به عنوان خادم حرمین شریفین نام ببرد تا از این طریق خود را به عنوان رهبر جهان اسلام معرفی کند (Al Tamamy, 2012:145) تهدید استراتژیک ایران برای عربستان از این عوامل ناشی می‌شود:

- ایران خود را به عنوان قدرت برتر در منطقه‌ی خلیج فارس مطرح کرده است. این تهدید از آن‌جا ناشی می‌شود که تهران بارها تهدید به مسدود کردن تنگه هرمز نموده است (مصطفوی: ۲۰۱۱).

- تأثیرگذاری گسترده‌ی ایران در روند جنگ و صلح در تمامی مناطق خاورمیانه: ایران در حال حاضر به‌خاطر کنترل بر حزب‌الله لبنان و روابط قوی با حماس و جهاد اسلامی در فلسطین قدرت زیادی در روند جنگ و صلح در خاورمیانه دارد. به‌طوری که در جریان جنگ حزب‌الله لبنان با رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۶ و پیروزی حزب‌الله، سبب کاهش نفوذ گسترده‌ی ریاض در لبنان و به تبع آن در خاورمیانه شد.

- نفوذ گسترده و قاطعانه‌ی ایران در عراق بعد از سقوط صدام: دولت‌مردان سعودی معتقدند بعد از سقوط رژیم صدام در عراق و روی کار آمدن شیعیان در این کشور که با عربستان مرز مشترک دارد، عامل مهم دیگری در این کاهش نفوذ عربستان در منطقه محسوب می‌شود.

- برنامه هسته‌ای ایران: از نگاه عربستان تأسیسات هسته‌ای ایران هرگز از سوی اسرائیل و دولت‌های غربی مورد هدف قرار نخواهد گرفت و این توانایی هسته‌ای این قابلیت را در اختیار ایران قرار می‌دهد تا ضمن ایجاد یک چتر حمایتی، در برتری ایران بر سایر رقبای منطقه‌ای خود در خلیج فارس کمک می‌کند. لذا عربستان برنامه‌ی اتمی ایران را به‌عنوان تهدیدی بالقوه برای خود و سایر هم‌پیمانان منطقه‌ای خود تلقی می‌کند (Al Tamamy, 2012:146)) از نگاه عربستان، ایران توانایی گسترده‌ای در بسیج شیعیان عربستان و سایر کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس علیه حکام خود دارد (Cordesman, 2009))

یکی از فرصت‌های بزرگی که با وقوع بیداری اسلامی در اختیار عربستان قرار گرفت، رهبری بلامنازع در سازمان شورای همکاری خلیج فارس بود که این امر، خود را در ارسال نیروهای عربستانی به بحرین و مداخله در یمن و سوریه نشان داد (Al Tamamy, 2012:149)) حمایت عربستان از تغییرات در برخی کشورها همچون سوریه و مخالفت با برخی دیگر همچون بحرین بیش‌تر به تلاشی برای تغییر توازن قوای منطقه‌ای به ضرر جمهوری اسلامی ایران برمی‌گردد. این راستا، عربستان سعودی تنها از تغییرات در کشورهایی حمایت می‌کند که باعث تضعیف موقعیت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران می‌شوند (ترابی، ۱۳۹۰).

## ۷. عربستان سعودی و رقابت با قطر

عربستان در شرایط امروز جهان عرب و با توجّه به خلاء رهبری به وجود آمده در میان اعراب، تلاش دارد تا نقش رهبری جهان عرب را برای خود بازتعریف و تحکیم کند. این سیاست عربستان، البته در جهان عرب با چالش‌ها و مقاومت‌های بسیاری روبرو است. با توجّه به رشد موقعیت سیاسی - ژئوپلیتیک قطر در طی سال‌های اخیر که برگرفته از درآمد هنگفت این کشور از منابع نفت و گاز بوده و هزینه کرد بخشی از این درآمد در جهت تأثیرگذاری در حوادث و رویدادهای منطقه و بین‌الملل، خواسته یا ناخواسته تنش‌ها و اصطکاک‌هایی بین این کشور و عربستان در موضوعات و



مباحث منطقه‌ای و بین‌المللی بروز کرده است و اختلافات و تنش‌های ذاتی و دیرین بین دو کشور و شکاف منافع و مضار این دو را بیش از پیش گسترش داده است.

هم‌چنین، شورای همکاری خلیج فارس به‌عنوان مجموعه‌ای که دربرگیرنده دو کشور عربستان و قطر می‌باشد و طی ۳۶ سالی که از عمر آن می‌گذرد، همواره از تنش‌ها و اختلاف‌های درونی رنج برده که دولت قطر یکی از ارکان اصلی این تنش بوده است، زیرا قطر از جمله کشورهای عضو این شورا است و سیاست برادر بزرگ‌تر عربستان سعودی در قالب این شورا را که منجر به مداخله در امور داخلی سایر اعضا نیز شد، به چالش کشیده است. تنش‌ها و درگیری‌های بین عربستان و قطر از مهم‌ترین مسائلی است که هم‌گرایی و انسجام درونی شورای همکاری خلیج فارس را در طول دهه‌های گذشته تحت تأثیر قرار داده است. در یک سوی این تنش، عربستان سعودی قرار دارد که سعی دارد هژمونی خود بر شورای همکاری را توسعه داده و تثبیت نماید و در سوی دیگر، قطر به‌عنوان کشوری است که از افزایش قدرت و تسلط ریاض هراسان بوده و خواستار رویکردی متفاوت و نوعی از آزادی عمل نسبی در رفتار سیاست خارجی و منطقه‌ای است.

بخشی از تنش‌های بین دو کشور، جنبه ایدئولوژیک داشته و بیانگر نوع دیدگاه‌های متفاوت دو کشور در زمینه‌ی موضوعات دینی و مظاهر شریعت در دو شکل اخوانی و وهابی آن است. این امر با توجه به روابط حسنه قطر با اخوان المسلمین و نقش و جایگاه و امکاناتی که این گروه در قطر دارد، در مقابل تعارض و خصومتی که بین این گروه و عربستان وجود دارد، به‌روشنی قابل مشاهده و رصد می‌باشد و به‌راحتی می‌توان نوع تلقی و دیدگاه این دو کشور در برابر این جنبش را از ارکان و مؤلفه‌های مهم اختلاف بین دو کشور در این تنش به‌وجود آمده برشمرد.

بدین ترتیب، در کنار اختلافات مرزی و رویکرد واگرایانه قطر نسبت به شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان، دو موضوع اخوان المسلمین و تحولات سوریه، روابط سعودی‌ها و قطری‌ها را از اوایل دهه دوم قرن ۲۱ میلادی تحت تأثیر قرار داده است. مواضع قطر در خصوص حمایت از اخوان المسلمین به شکل جدی با سیاست‌های منطقه‌ای عربستان که از گروه‌های سلفی وهابی حمایت می‌کند، در تقابل قرار می‌گیرد. صرف‌نظر از تلاش عربستان در جهت مقابله با نفوذ منطقه‌ای محور مقاومت شیعه، دغدغه اصلی سعودی‌ها در درون گفتمان‌های اسلام سیاسی اهل سنت، تقویت جبهه سلفی وهابیت نسبت به جریان‌های اخوانی است. در خصوص بحران روابط بین عربستان سعودی و قطر، برخی تحلیل‌گران با اشاره به این‌که قطر همواره حمایت همه‌جانبه‌ای از جماعت اخوان المسلمین داشته، بر این باورند که دوحه سیاست خارجی خود را با استناد به اصول و مبادی فکر جماعت بنا نهاد، بر خلاف عربستان سعودی که سیاست خارجی‌اش ریشه در اصول و مبادی وهابیت دارد.

## ۸. نتیجه‌گیری

در ارتباط با اختلاف بین قطر و عربستان و جایگاه سوریه و یمن در این اختلافات، می‌توان حمایت و جبهه‌گیری آشکار ایالات متحده آمریکا در حمایت از عربستان در تنش اخیر قطر-عربستان و خواست ایالات متحده از قطر مبنی بر قطع روابط با گروه‌های تندرو و حامی تروریسم که اشاره به گروه‌هایی همانند اخوان و ... دارد، را نیز می‌توان از دیگر زمینه‌ها و عوامل تشدید بحران و تعمیق واگرایی بین قطر و عربستان سعودی، ارزیابی نمود.

از سوی دیگر، بحران سوریه، رقابت قطر و عربستان را به شکل جدی آشکار کرد. از ابتدای این بحران قطر با اتخاذ رویکرد بازیگر عرب مستقل و از طریق حمایت مالی و نظامی مخالفان از یک طرف و تعلیق عضویت سوریه در شورای همکاری خلیج فارس تلاش کرد، ابتکار عمل مخالفان را در صحنه میدانی و سیاسی سوریه در دست بگیرد. این در حالی است که هم‌چنان مهم‌ترین چالش این کشور با عربستان در این بحران، اجماع نظر درباره‌ی گروه‌بندی مخالفان و حمایت از این گروه-هاست. مواضع غیر هم‌گرایانه عربستان و قطر در خصوص مشارکت مخالفان مسلح سوریه در مذاکرات اخیر بحران این کشور حاکی از شکاف‌های عمده و اختلافات عمیق میان دو طرف است.

تنش‌ها در یمن و خروج قطر از ائتلاف بر ضد یمن نیز، شکنندگی و تیرگی روابط بین دو کشور قطر و عربستان را بیش از پیش نمایان کرده است. در این میان، حمایت قطر از بخشی از سیاست‌های ایران در منطقه و یا به عبارت دیگر، هم‌سویی نسبی با سیاست ایران در پاره‌ای از پارادایم‌ها و مؤلفه‌های منطقه‌ای و خصوصاً حمایت از نیروی مقاوت و حماس، بر افزایش شکاف بین دو کشور، تأثیر مشهود و بارزی داشته است.

این تنش علاوه بر پیامدهایی که بر طرفین دارد، برای طرف‌های ثالث از جمله جمهوری اسلامی ایران نیز پیامدهایی در قالب تأثیر بر روابط دوجانبه تهران-دوحه و هم‌چنین فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه‌ای خواهد داشت. اگرچه افزایش تنش و بی‌ثباتی در محیط خاورمیانه به خصوص محیط مجاور جمهوری اسلامی ایران تأمین‌کننده‌ی منافع آن نیست، اما با توجه به کاهش سطح روابط تهران-ریاض از رقابت به تخصم، تنش اخیر میان قطر و عربستان و متحدان عربی آن می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران فرصت‌های برای به چالش کشیدن رویکرد ضد ایرانی آل سعود ایجاد کند. در هر حال، به نظر می‌رسد با توجه به تنگناها و محدودیت‌های استراتژیکی که دوری و تیرگی شدید روابط بین دو کشور بر قطر وارد می‌آورد، استمرار و دوام این تیرگی، شاید چندان محتمل نباشد و به نظر می‌رسد قطر آرام آرام و با سیری کند و تدریجی، در زمینه کوتاه آمدن از برخی مواضع خود از سویی و هم‌گرایی بیش‌تر با عربستان و شرکای منطقه‌ای آن، گام برداشته و سطح تنش را از میزان فعلی، کاهش داده و یا حتی در جهت رفع آن بکوشد.

## منابع

- اسدی، بیژن (۱۳۸۵). **خلیج فارس و مسائل آن**. تهران: انتشارات سمت.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۰). «نقش قطر در خیزش‌های مردمی جهان عرب: ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها»، ره-**نامه سیاست‌گذاری**، سال دوم، شماره سوم، پاییز.
- (۱۳۹۱). «بحران سوریه و تأثیر آن بر بازیگران و مسائل منطقه‌ای»، **فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام**، سال سیزدهم، شماره ۵۰.
- ترابی، طاهره (۱۳۹۰). «آمریکا و ثبات خلیج فارس در روند رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایران - عربستان»، **فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه**، شماره پنجم.
- درايسدل، آلسدیر و جرالده آچ. بلیک (۱۳۶۹). **جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا**. ترجمه دره میر حیدر (مهاجرانی)، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رجبی، سهیل (۱۳۹۱). «واکاوی جایگاه و نقش استراتژیک سوریه در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی»، **فصلنامه پانزده خرداد**، دوره سوم، سال دهم، شماره ۳۴، زمستان، صص ۱۵۰-۱۲۳.
- قادری، روح‌الله (۱۳۹۱). «فهم تئوریک انقلاب بحرین؛ نماد مشروعیت، مقبولیت و مظلومیت»، **پژوهشکده مطالعات روابط بین‌الملل، همایش بحرین: سالروز بزرگداشت انقلاب بحرین**.
- کاویانی راد، مراد (۱۳۹۲). «تبیین ژئوپلیتیک جهت‌گیری‌های تحولات سوریه»، **همایش ملی جنوب غرب آسیا، دانشگاه پیام نور طالقان**.
- نیاکوئی، امیر (۱۳۹۱). **کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب**. تهران: نشر میزان.
- Al Tamamy, Saud Mousaed (2012) "Saudi Arabia and the Arab Spring: Opportunities and Challenges of Security", **Journal of Arabian Studies** 2., pp. 143-156
- Cordesman, Anthony, (2009) **Saudi Arabia: National Security in a Troubled Region** (Washington, DC: Center for Strategic and International Studies).
- Fretag Ulrike, (2012) "Saudi Arabia: Buying stability .in: protest, revolt and regime change in the Arab word, actors, and challenges". **Implication and policy option**, by Muriel assebury (Ed) berlin: stiftung wissen schft und politick, , p 23
- Mabon Simon, 'the Battle for Bahrain: Iranian-Saudi Rivalry', **Middle East Policy**, Vol. 19, No. 2, (2012), pp. 84-97.
- MacFarquhar .Neil (2011), "Saudis Scramble in Bid to Contain Regional Unrest," **The New York Times**, May 28, p. 1.
- Nakamura, Satoru (2013), "Saudi Arabian Diplomacy during the Syrian Humanitarian Crisis" published by ide.jp, .07.05
- Schanzer, Jonathan. 2012. "Saudi Arabia is arming the Syrian Opposition." **Foreign Policy**, February, 27.
- William Samii, Abbas (2008) 'A Stable Structure on Shifting Sands: Assessing the Hezbollah-Iran-Syria Relationship', **The Middle East Journal**, 62(1), pp.32-53.

دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
دفتر نشر و مکتوبخانه